

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم

بدین بوم و برزنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

س.رها

۰۸ نومبر ۲۰۱۳

اشاره ای چند به گفته های «شریعتی» در رابطه با

«ویژگی های شخصیت پیامبر»

قسمت پایانی

«اسلام دین عفو» یا کیش جنگ و سکس؟

همانطور که در بخش گذشته دیدیم، یکی از برجسته ترین «ویژگی های» پیامبر و هم چنان دین اسلام، احراز به جنگ های ویرانگر و تباہ کن در کم ترین زمان بود، چیزی که دکتور شریعتی با بی نهایت لذت و عزت از آن یاد می کرد. «جنگ، هیولای کشتار انسان ها به دست یکدیگراند.... تاریخ فقط دو نوع جنگ دیده است- جنگ عادلانه و جنگ غیر عادلانه. ما موافق جنگ های عادلانه و مخالف جنگ های غیر عادلانه هستیم. کلیه جنگ های ضد انقلابی غیر عادلانه اند و کلیه جنگ های انقلابی عادلانه اند» و از آنجائی که آتش جنگ های محمد و آغاز اسلام نه علیه استعمار شعله ور می شدند، چه این که عمده هدف این جنگ ها زیر سیطره در آوردن ملت ها و سرزمین های دیگر بود و خود، هدف استعماری داشت، نه ضد استعماری، مثلاً دکتور اگر آنقدر به ژاژ خواهی و مهمل بافی روی آورده است، تا بتواند شیرۀ شرمگینی روی واقعیت های تاریخی بمالد، استعمار عرب ها، که با شعار اشاعۀ دین اسلام از قرن هفتم الی قرن نهم میلادی افغانستان را به کشور مستعمره بدل کرد و استیلای بیش از دوقرنۀ دولت اموی ها و عباسی ها وطن ما را بار دیگر آغشته با لجن عرفان و مزخرفات کرد، قابل شیرۀ مالی نیست. - هرچند که این استعمار و استیلای شوم مبارزات مردم قهرمان و استعمار ستیز ما را در مقابل خود دید، با آنهم اما نتیجۀ این تجاوز بی شرمانه و استیلای دوقرن را امروز مردم ما باید ببینند که در وجود وحشی ترین و مرتجع ترین گروهها از قبیل اخوانی های شیاطین و طالبان مجسم گردیده است. - نه هدف آن جنگ ها از بین بردن مظالم موجود در جامعه و زدودن استعمار بود، که آن روز، این استثمار به شکل بهره کشی وحشی گونه از برده ها صورت می گرفت، چه بسا این که، برای اولین بار بدترین قانون برده داری را نیز محمد و دین اسلام طرح کرد که براین امر مهم و این «ویژگی های شخصیت پیامبر» و دین اسلام نیز دکتور افزازات چندی آور و تهوع آوری در آثار متعدد خود واز آن جمله در «انسان» و خنده آور این که، تحت عنوان «اومانیسم و اسلام» از خود بیرون داده است، که بحث بر سر آن موضوع از حوصلۀ این مبحث بیرون است، در این جا نقل یک جمله آن را ضروری و هم کافی می دانم، زیرا این مسائل به اندازه کافی تشهیر شده اند و دیگر نمی توان در حقیقت بودن آن ها از خود تزلزل نشان داد، داستان های محمد بابره هایش، داستان بلال مؤذن، که در تاریخ با پسوند «سیاه»، «حبشی» از انسان های دیگر تمیز داده شده است، داستان های «چهاریار» یا جانشینان پیامبر با برده های شان و صدها سند دیگر، همچون سندهای روشنتر از روز، گواهی بر این مطلب، و این که چه نوع قانونی بالای آنها تطبیق می شد، می باشند:

«قرآن کتابی است مانند تورات که احکام اجتماعی، سیاسی، نظامی و دستور جنگین و اسیر گرفتن در آن نهاده شده است» (دکتر شریعتی، انسان-تکیه از س.رها است)، نه هیچ کدام از جنگ های اولیه اسلام و لشکر کشی ها و قهرمانی و «شمشیر کشی های پرآوازه ای که هر طایفه ای را داغدار کرده است» و «خشونت هائی که در ذات خدا و در راه خدا» انجام یافته اند، بر مبنای یک هدف عادلانه و انسان دوستانه صورت گرفته اند، نه این جنگ ها از طرف یک جناح نسبتاً پیشرو و انقلابی به ضد جناح ارتجاعی و غیر انقلابی صورت می گرفتند- که در اینجا نیز تواریخ متعدد گواه بر این مسأله اند، ولی ما فقط با آوردن یک جمله از جملات خود دکتر در این باره اکتفاء می کنیم: «مگر تنهائی سیاسی او {علی-س.رها} جز به خاطر خشونت و قاطعیتی است که در راه محمد نشان داده است؟ مگر شمشیر پرآوازه وی که هر طائفه ای را داغدار کرده است، جز به فرمان محمد و برای خدایه فرود می آمده است؟ کینه هائی که از او در لباس، مگر به گفته پیغمبر که چند روز پیش در مکه گفت، به جز به خاطر خشونتی است که در ذات خدا و در راه خدا نشان می دهد؟»؟؟!! (تکیه از س.رها است)

با خواندن این جمله، خواننده به عمق فاجعه، و این که چه بی انصافانه و ظالمانه انسان های بی گناه را در راه خدا و «خشونتی که در ذات خدا» می باشد، از حق حیات و زندگی محروم کرده است و تمام زحمات یک عمر شان را یک روزه به غارت برده و بر سر شان بساط عیش و نوش برگزار می کردند، پی خواهد برد- و نه هم هدف این جنگ های ناعادلانه و خانمان برانداز به خاطر برپائی یک امنیت و آرامش خاطر مردم بوده که در این صورت هم، هر چند خیلی بی شرمانه، ولی امکان داشت با طفره روی های خاص و تردستی های غدارانه ای از نوع ماستمالی های شبیه به جوک و فکاهیات دکتر، آن جنگ ها را توجیه می کرد، صورت می گرفتند، چه این که خطرناک ترین رعب و وحشت را وبی دلیل ترین دست برد ها را وبی مقدار ترین غارت ها را نیز محمد با اصحاب و یارانش در سرزمین عربستان خصوصاً و دیگر سرزمین های اطراف عربستان عموماً سبب می شدند، در این باره نیز می توان با استناد به تاریخ و آثار گونه گون مؤرخین، که بعضی ها به دلیل ثبت آن وقایع در تاریخ و بعضی ها هم مثل دکتر شریعتی به خاطر لذت بردن از آن ظلم و وحشت و به رخ کشیدن آن استبداد ها به رخ دیگران، آن ناروانی ها را نقل کرده اند، ارقام و آمار طولی را نوشت، اما در اینجا خواستم «به عنوان مشت نمونه خروار» یکی از این غارت و دستبرد ها را که اتفاقاً در یکی از «ماه های حرام» که در این ماه ها ظلم و ستم به کلی منع و ارتکاب به آنها، «افزایشی در کفریت» محسوب می شود، به دستور محمد و توسط یاران و پیروانش صورت گرفته است، نقل کنم و خواننده را به خاطر کاوش بیشتر، رجوع می دهم به اثر ارزشمند و مستند «الله اکبر» تألیف «دکتر روشنگر» که نقل قول آتی نیز از آن کتاب اخذ گردیده است:

«نکته جالب تر از تثبیت «ماه های حرام» که یکی از رسوم دوره جاهلیت بود، شکستن حکم یاد شده در قرآن به وسیله خود محمد است، بدین شرح که در سال دوم هجری، به محمد خبر رسید که کاروانی از قریش به سرپرستی «عمرو بن خضری» بامال فراوان از شام به مکه می رود. محمد یکی از پیروان خود به نام «عبدالله بن جحش» را مأمور نمود تا به کاروان یاد شده حمله کرده و کالاهای آن ها را به غنیمت بگیرد. مهاجمان در محلی به نام «نخله» در نزدیکی مکه کمین کردند و هنگامی که کاروان به آنجا نزدیک شد، به آن حمله کردند و کاروان سالار قافله را کشتند و اموال قافله را تصاحب کردند و به مدینه نزد محمد بردند» (دکتر روشنگر، الله اکبر، صفحه ۹۳- چاپ اول- سال ۱۳۷۵- بنگاه انتشاراتی پارس- سانفرانسیسکو) در این جا خواننده متوجه می شود که نه تنها که در دیگر ایام، بلکه در همان ماه هائی که به وسیله دین و آئین خود محمد و در کتابش، ظلم و ستم منع قرار داده شده است، نیز محمد و یارانش از غارت اموال دیگران دست نمی کشیدند، و در این قضیه ما دو عملی را که محمد در کتابش انجام آنها را کاملاً حرام و «افزایشی در کفریت» خوانده بود و اجتناب از ارتکاب به آن اعمال را نیز به طور جدی از دیگران می خواست، می بینیم که برای

اولین بار از طرف خودش نقض گردیده اند؛ یکی غارت اموال دیگران و دوم، قتل نفس. این همه درحالی است که انجام این گونه اعمال زشت و ناروا در دین اسلام و در قرآن در ماه های دیگر عین صواب و ثواب دانسته شده و انجام آنها نیز از احسانات به شمار می رود، مثلاً: «پس چون ماه های حرام به سر رسید، هرکجا مشرکین را یافتید به قتل برسائید و آنها را دستگیر و محاصره کنید و از هرسو در کمین آنها باشید. چنان چه از شرک، توبه و خداشناسی پیشه نمودند و نماز اسلام به پا داشتند و زکات دادند، پس از آنها دست بردارید که الله آمرزنده و مهربان است» (آیت ۵ سورة توبه، نقل از «الله اکبر») می بینید که به راستی این «الله» چقدر «آمرزنده و مهربان است» که بدون کدام درنگی و آنهم با چه یک افتخاری!! دستور قتل انسان را می دهد و غارت اموال آن هارا که شاید با یک عمر عرق ریختن و خون دل خوردن و بردگی کشیدن به دست آورده باشد، مبارزه در راه خدا {که خشونت در ذاتش است} خوانده است و هرکسی که به «طیب خاطر» خود حاضر شد مال و منالاش را به محمد بدهد، از دم شمشیر محمد و علی که «هر طائفه ای را داغدار کرده است» نجات پیدا کرده و حق دوباره نفس کشیدن را به دست می آورد.

بلی برادر و خواهر مظلومی که هنوز در بند این زنجیر مخوف بند مانده اید و فکر رهایی از آن را نیز بدتر از مرگ می پندارید، این ها هستند آن عطوفت و مهربانی که در درون اسلام نهفته اند!! و حالا هم بدنیست شمه ای از این عطوفت و مهربانی اسلام را از زبان «دکتر شریعتی» بشنویم، البته ما در اینجا عمدتاً با آوردن نقل قول ها در رابطه با مهربانی دین اسلام (؟؟؟؟) به همین کتاب «دکتر شریعتی» بسنده می کنیم، ورنه بی شمار مثال هادر این رابطه می توان آورد و آنهم از زبان خود مغز های متفکر!! اسلام:

«مرگ محمد از این گونه است: برق شمشیر، موج خون، و شیهه اسبان خشماگین و فریاد های قهرمانانه ای رجز... فرمانده بزرگ تاریخ، سپاه گرانی را که ۲۳ سال رنج و تلاش شبانه روزی بسیج کرده است، اکنون باید به جبهه جنگ آینده اعزام کند، سپاهی که می روند {می رود-س.رها} تاجنگی بزرگ را آغاز کنند {کند-س.رها}، همه جا، همه وقت، جنگ و جهل و زبونی، در روح ها، و جنگ با قیصر و کسری در جامعه ها»....

خواننده عزیز بی شک باید ملتفت شوید که کسی که آخرین آرزویش در زندگی یک بار بیشتر جنگ کردن باشد، پس معلوم است که آموزه هایش از چه نوع محبتی باید آکنده باشند؛ محبتی از نوع «برق شمشیر»، «موج خون» و «رجز خوانی» برای جنگ بعدی و یک وجب بیشتر به دست آوردن خاک و خانه و ملک دیگران، عجب! در وطن مجروح و کمر شکسته ما، افغانستان، هرکس به تناسب جنایات و وحشی گری هایش، مقام و منزلت، وزارت و ریاست، معاونیت و مشاوریت دریافت می دارد؛ یعنی هرکسی که میزان جنایاتش بیشتر بود، به همان تناسب منزلتش نیز زیاد می گردد. مثلاً کسی که در یک اداره به خاطر استخدام در یک مأموریت مراجعه می کند، ولو دارای هر شرایط و امکاناتی هم که باشد، اگر در طول عمر خود قتل نفسی انجام نداده باشد و یا کارت جاسوسی استخبارات یکی از کشورهای متجاوز در افغانستان را باخود نداشته باشد، چانس برنده شدن در مأموریت را ندارد و بالحن ساده و آرام برایش گفته می شود: «بیادر، تو هنوز نتوانستی حتا بینی یک پشک را خون کنی، چطور میخواهی یک اداره که بسیار مسؤولیت دارد، در اختیارت گذاشته شود؟ پشت ای گپا نگر» و در ارتباط با هر موضوعی، و در هر قسمتی از افغانستان، آدم کشی، تجاوز به مال و ناموس، مافیاجری، جاسوسی، فساد و هر آنچه اعمالی به گفته ویکتور هوگو، «درباره بشریت جنایت محسوب می گردد» برگ های برنده ای است در دست کسانی که خواهان حکومت بالای این مردم اند، و طبیعی است که در چنین شرایطی، اگر کسی این گونه «ویژگی ها» را نداشته باشد، از چشم مقامات جنایتکار دولتی و باداران امپریالیستی شان افتیده و راه زیادی برای زندگی کردن ندارد و به همین قسم اگر کسی که یکی از این خصوصیات را دارا باشد، نانش در روغن بوده و در کاسه شوربا دستش سهیم است و به هر اندازه که از این «ویژگی ها» بیشتر داشته باشد، سهم بیشتری در کاسه شوربا دارد. ولی قسمی که از لاف و پتاق های ننگین شریعتی و دیگر اسلامیون ناشی معلوم است، عزت، مقام،

منزلت، بزرگی شکوه و قدرت در اسلام نیز خواستار داشتن چنین «ویژگی ها» باید باشد و آن کس در دین اسلام از احترام و قدسیت بیشتری برخوردار است، که بیشتر جنگیده باشد، در انسان کشی ها از خود شجاعت به نمایش گذاشته باشد، در غارت و دستبرد مال و اموال دیگران که به نام «خوارج»، «کفار» یا هر نام دیگر تشهیر می شدند، دست باز داشته باشد، زنان بیشتر داشته باشد و از این قبیل افتخارات!! که مهم ترین این ها هم شاید در درجه اول، جنگ و انسان کشی و در درجه دوم هم زیادی زن باشد، زیرا دست کم، اعترافات دکتور شریعتی گواهی بر این ادعا است:

«برخلاف مسیح که وقتی که به او فحش می دهند، می گوید، فلسفه اش فلسفه ذلت و تسلیم و بردگی است.

چون ده سال در مدینه بوده؛ در این ده سال، یک سال ونیم اولش خبری نبوده و یک سال آخرش هم جنگ نشده؛ فقط در این مدت (حدود) هشت سال است که می جنگد»

از این جا به خوبی معلوم است که برتری اسلام و از آن جمله محمد، این بوده که، همیشه در جنگ وستیز و خشونت و تجاوز و دستبرد و قتل نفس و شمشیر زنی به سر می برده و چون مسیح دارای این «ویژگی ها» نیست، پس او لابد نباید قابل قدر و احترام باشد، دلیلش مشخص است، چون مسیح کم تر جنگیده، کم تر انسان کشته، کم تر دست به غارت و تجاوز زده و کم تر خشونت از خود نشان داده است. {در اینجا دکتور زیاد شکسته نفسی کرده است، ورنه عیسای مسیح نیز یکی از افتخاراتش که در بین مسیحیان از اهمیت خاصی برخوردار است، همین اشتغال به جنگ و نه ترسیدن از به اصطلاح دشمن و مستقیماً رو در رو شدن با آن ها است، او شاید خود به اندازه محمد و صدر اسلام، جنگ نکرده باشد. مگر پیروانش از همان زمان تا اینک بر مبنای همان دساتیر در انجام هیچ گونه جنایتی غفلت نورزیده اند. دکتور به جای این لفاظی های پوده چرا یکبار به خود زحمت نداده و ترجمه انجیل را مرور مختصر نکرده است، که دست به دامن دروغ دراز نموده و به چه آسانی و خیال راحت دامن مسیحیت را از خشونت و انسان کشی پاک می سازد؟}

«...به خانه عایشه وارد شد {محمد.س.رها}. عایشه نیز سر درد گرفته بود و می نالید؛ وای سرم، وای سرم. پیغمبر که همواره رنجهای بسیاری را در بیرون خانه می گذاشت و با چهره ای {چهره ای} روشن از لبخند بر همسرش وارد شد، در جواب عایشه گفت: تو نه، بلکه من به خدا وای سرم، ای عایشه! چه ضرورتی داشت که تو پیش از من می مردی و من بر جنازه ات حاضر می شدم، کفنت می کردم، بر تو نماز می خواندم و خاکت می کردم؟! عایشه بی درنگ گفت: بعد هم به خانه برمی گشتی و بایکی از زن هایت خواب می کردی! پیغمبر لبخند زد و شوخی را ادامه داد...پس از چند ساعتی درد کمی آرام گرفت. برخاست و به خانه های زنانش یکایک سر زد و باهریک سخن گفت..»

خواننده گرامی اگر در این جملات دقت کنید، در صورتی که نمره انشای دکتور شریعتی را از میان این جملات جدا کرده و برای خود دکتور پاداش بدهیم، آیا دیگر به جز یک سکس نامه چیزی دیگری در این گفته ها باقی می ماند؟ کسی که به بعد از ۶۳ سال عمر، آخرین آرزویش، گسیل کردن نیرو برای یک جنگ بیشتر و در قدم دوم، درحالی که به گفته دکتور، «درحال احتضار» است، آخرین سخنش حرف زدن درباره چگونگی خوابیدن با زن های دیگر و سکس کردن با آنها باشد، شما خود قضاوت کنید که به راستی این شکوه و عزمت به جز در محمد، در وجود کسانی دیگر هم پیدا خواهد شد؟! در تاریخ نچندان دور وطن ما، شاهی بوده که ۳۰۰ زن در حرم سرایش موجود بوده و شاه نیز به نوبت از هر کدامش کامجویی می کرده و با آن ها رابطه سکسی داشته بوده؛ اما می بینیم که، بعد از این که این شاه به چنین عملی روی آورد و به گفته عوام؛ «زنکه باز» شد از اداره امور کشور کاملاً دور ماند و تمام امورات و مسائل داخلی و خارجی کشور نیز به دست فراموشی سپرده شده و همه چیز فلج گردیدند، شاه چندان در این کار خود مشغول شد که دیگر حتا از قصر هم بیرون نشده و تمام هم و غمش در داخل قصر با ۳۰۰ زن که به عقیده خود شان؛ از مهرویان کشور بودند، خلاصه می شد. زمانی که درباره این شاه (مزدور بیگانه) بیشتر تفحص کنیم، می بینیم که شاه زن باره در کار سکسش نیز ناتوان شده و نیاز به کسی پیدا کرده بود که همواره برایش دواى تقویت جنسی بسازد تا مبدا کار سکسش به تأخیر

افتیده و مشکلاتی پیش آیند. حالا سوال این جاست که آیا محمد بدون این که لحظه ای از جنگ و ستیز عقب بماند، به کار آمیزش جنسی و معاشقه با زنانش نیز به خیر و خوبی رسیدگی می کرد، کسی بود تا برایش از این دواهای تقویت جنسی تدارک ببیند؟! این سوال نیاز به تحقیق بیشتر دارد تا دیده شود که آیا در آن زمان همچون داکترهائی، یا هنوز در علم طبابت چنان پیشرفت هائی به وجود آمده بود، یانه؟! ولی در رابطه با جنگ جوئی محمد و صدر اسلام باید برای هر محقق ثابت شده باشد که، در آن دوران به جز قتل نفس و انسان کشی - زیر هر نام و شعاری که بوده باشد، بالاخره ناعادلانه و آزمندانه بود- از صلح و مصالحه، آشتی و همدیگر پذیری خبری نبود.

و در این جا از کسی که با لفاظی و کودنی، کسی که تحقیق ناکرده حق سخن را به خود می دهد، باید پرسید که؛ آیا او کیست که همه را به پای معبود موهومش قربانی می کند؟!

سخنان درافشان دکتور قرین به این موضوع است که حتماً باید کسی بوده تا به طور منظم و دقیق از این دواهای تقویت جنسی برای محمد بسازد، تا مبدا عایشه یا خدیجه و یا هم کسانی دیگر از این که محمد با آنها کم تر می خوابد، ناراحت شود:

«زندگی ئی این قدر ساده و این قدر دقیق: چند تا زن دارد. نزد ام الماسکینی که ده دوازده سالی از خودش بزرگتر است (وپسرش-پسر ام الماسکین-که هم سن و سال پیغمبر است، آمده به خواستگاری پیغمبر برای مامانش!) همان اندازه می رود که نزد عایشه می رود. در تمام طول عمرش یک استثناء قائل نمی شود، مگر وقتی که مریض می شود و باید یکجا باشد...»

احسنت! اول: خیلی عجیب است که پسر ها برای مادران شان خواستگاری می کردند و هرزنی که ولو در هر سن و سالی باشد، باید زن محمد می شده تا به آرزویش می رسید!! مگر محمد دیگر چه خصوصیتی را دارا بوده تا این که تمام زنان بیوه و غیر بیوه در آرزوی هم خوابه شدن با او بودند، تا آن جائی که پسران شان را روان می کردند تا از محمد برای مادر شان خواستگاری می کردند؟! و دوم: آیا این نظم دقیق و ساده، بدون کدام دواى تقویت جنسی برای یک شخص مقدور است؟! تمام این ها مگر نشاندهنده آن نیست که محمد نه یک نفر، بلکه شاید چندین نفر را گماشته بوده تا برایش دواهای تقویت جنسی بسازند، تا مگر در کار سکسش «یک استثناء» به وجود بیاید؟!

در هنگام حج کردن، در حجة الوداع، پیامبر دستور داد:

«هر که قربانی نیاورده است، عمره بگذارد... این کار بر بسیاری گران آمد و در انجام آن تردید کردند، پیغمبر سخت برآشفته، چهره اش از خشم بر تافت و با آهنگی که از غضب می لرزید، گفت: هر چه را دستور می دهم انجام دهید! {البته باید متوجه بود که این چیزها از ساده ترین مثال های هستند که می توان در این ارتباط بر شمرد و آنهم روی این سخنان محمد با کسانی است که خودشان مسلمان هستند و در حال انجام حج می باشند، و خشونت محمد و دینش را با کسانی که دین اسلام را نپذیرفته بودند، جدا از این نوع خشونت باید بررسی کرد-س.رها {خشمگین به خیمه خویش رفت.... از غضب حالت عتاب به خود گرفته بود.... چگونه خشمگین نباشم، من دستور می دهم و اینان گوش نمی دهند!... اگر می دانستم، من هم قربانی نمی آوردم تا من هم مثل آنها احرام را باز می کردم.} و از دیگر سخنان محمد در حجة الوداع: «...این ملک را صد و اند هزار چاکر است، چرا خطاکاران را سیاست نمی کند، کو جلد؟ چرا فرمان قتل عام نمی دهد؟».... «حتا دست به محاسنش می کشید و دائماً دستور می داد و لعن می فرستاد... او {پیامبر- س.رها} مردی است که به قدر خشونت و قدرت دارد که حتا دشمنان پیغمبر، وقتی که می خواهند به پیغمبر فحش بدهند، او {پیامبر مسلح} است و دینش دین شمشیر است... هیچ ژنرال رومی، آرامی، یونانی و آریائی، در تاریخ به اندازه پیغمبر ما ننگیده است».

ده ها نمونه دیگر از این قبیل مهربانی های محمد و دینش!!

خوشبختانه، اثر دکتور شریعتی را هر چند تورقی بیشتر کنیم، فکاهیات و مضحکات خیلی خنده آور دیگر هم می بینیم، که آنها را نیز باید به حساب «ویژگی های شخصیت پیامبر» دانست، ورنه ذکر چنین خصوصیات برای افراد دیگر، افرادی که خواستار رهبری یک جامعه می باشد، مایه ننگ و شرم باید باشند. از جمله:

«یک سوم ثروتی که داشت، در کار آرایش و عطر خود می کرد(یک سوم همه پولی که داشت، مربوط به آرایش و عطرش بود!) چه نگوییم؟ اصلاً باورش مشکل است.»

عجبا! کسی که با تردستی و چالاکي مختص به خود، توانست به زودی بایک زن سرمایه دار و تاجر رابطه عشقی برقرار کرده و از این راه، تمام ثروتش را به زیر قُول خود بکشد، کسی با یک لشکر تمام تا توان در کف داشت، دست به غارت مال و اموال دیگران زد و هر چیزی که به دست آورد، به نام «غنیمت اموال مفتوحه» به خزانه خود انتقال داد، کسی که با هزارویک ترفند دیگر ده ها انسان دیگر را در پیش خود برده ساخته و چندی دیگر را هم به بیگاری گرفته تا برایش سود بیاورند، در آخر یک سوم تمام آن چیز هائی را که به هر شکل ورقمی به دست آورده بود، «مربوط به آرایش و عطر» خود سازد، این عجیب نیست، و به راستی، باور کردن این موضوع خیلی مشکل نیست؟! آیا خداوند از آرایش زیاد و عطر های خوشبو و قیمت بها خوشش می آمد، یا ملانک؟! که باید ملانکه گفت، چون زمانی که کسی به این سرحد خود را آرایش نموده و عطر استفاده نماید، باید به جای ملک های مرد، زن تشریف بیاورد! یا زمانی که خود را آرایش می کرد و عطر های خوشبو استفاده می کرد، می توانست وحی را به صورت خوبتر و بهتر دریافت دارد؟؟؟! دیگر چه ضرورتی داشت که در آن زمان یک مرد یک سوم تمام ثروت خود را مصرف عطر و آرایش خود سازد؟! در این باره نیز آدم به شک می افتد که نکند، این هم یکی دیگر از «نظم فیزیکی-ریاضیکی» ای باشد که دکتور برای پیامبرش ساخته است!!!

«سینه اش {سینه محمد-س.رها} از شانه تا شانه موی رسته و با خطی تا ناف پیوسته. و در پاکی چنان که همه عمر دوبار، یک حوله را به کار نبرده...»

خواننده عزیز، این مضحک است یا درد آور؟ فکاهی بینداریم، یا حقیقت؟ دکتور چرا تعداد آن موها را نشماریده است؟! آیا موهای دیگر قسمت های بدن محمد چگونه بوده؟!!

آیا دکتور از این بت موی دار خود، کدام عکس در اختیار نداشته که به خاطر اعتبار بیشتر آن را در معرض دید خواننده های اثرش قرار می داد، که آیا این گفته های دکتور حقیقت است یا لاف، دکتور چه وقت ناف محمد را دیده و با اگر عکسش را دیده در اختیار همگی قرار دهد که ما هم ببینیم؟!!

به نظر من این درد آور است، خیلی درد آور، مگر کسی از موی ناف محمد چیزی پرسیده بود، که دکتور بی شرمانه آن را تشریح می دهد، یا چه ضرورتی به تشریح موی ناف محمد است در اینجا؟ مگر موی ناف هم جزئی از «ویژگی های شخصیت پیامبر» است که آن را شرح می دهی؟؟؟! یا هر چیزی را که محمد دارا بود، مقدس است و قابل پرستش، حتا موهای نافش؟! در این صورت آیاخوبتر نبود که دکتور کمی از موهای ناف هم پائین تر آمده و چیزهای بیشتری را تشریح می داد؟!!

در دین بودا، «سیدارتا گوتاما» یا همان «بودا» بنیان گذار دین بودا و اولین و مهم ترین شخص نیز در همین دین است که در نزد بودائیان از احترام خاصی برخوردار است، تاجائی که باید آن را بپرستند، چون دینی را که می پرستند، اساس گذارش همان «سیدارتا» است که آن هم باید پرستیده شود- و می شود- یعنی بودائیان هر آن چیزی را که از دین شان دارد، در واقع از «سیدارتا» است و خدای دین «بودیزم»، یعنی «سیدارتا»؛ ولی هنوز در هیچ جائی دیده نشده است که بودائیان در وقت تشریح خصوصیات خدای دین شان، به شمار موهای ناف «سیدارتا» نیز پرداخته و بیان دارند که «از شانه تا شانه موی رسته بود» زیرا چنین چیزی به یک لاطائل می ماند، تا یک حقیقت! و اصلاً ضرورتی نیست تا کسی

از چگونگی موهای بدن و خصوصاً ناف «سیدارتا» باخبر باشد!! دکتور اگر در جایی این جملات را از زبان یک بودائی یا مسیحی می شنید که در باره پیامبر شان یا خدای دین شان گفته، چه واکنشی از خود نشان می داد؟! در صورتی که مسیحیت را فقط به خاطر این که کمتر جنگیده و {شاید} کم تر انسان کشته باشد و کم تر غارت کرده باشد، آن را «فلسفه ذلت و تسلیم» می خواند؟!!

کسی که به گفته دکتور «در همه عمر دوبار، یک حوله را به کار نبرد» آیا به نظر می رسد که یک شخص فقیری باشد؟ مردمان فقیر ۱۴۰۰ سال پیش نه، که امروز در طول عمر خود یک بار هم نمی توانند یک حوله {به زبان ساده ما افغانها، جان پاک} بخرند چه این که در هربار حمام از یک پارچه جان پاک جدید استفاده کنند!! با این ثروت، کسی که یک سوم آن را مصرف آرایش و عطر خود سازد، به نظر شما چگونه یک شخص باید باشد؟!!

قسمی که معلوم است، کم کم با دکتور به آخر بحث رسیدیم و خواستم از آنهایی که به دنبال حقیقت اند، این است که؛ انسان کشی، غارت، تجاوز، خشونت، جنگ جوئی ناعادلانه، سکس بازی، دروغ و عوام فریبی زیر هر نوع شعار ورنگی که صورت گیرد، قابل دفاع نبوده و باید افشاء شود، امیدم بر این است که در این چند سطر توانسته باشم، اندکی از این افشاءگری را که از قلم یکی از همین عوام فریب ها نگارش یافته بود، انجام داده باشم و کسی که خواهان پرواز از این قفسچه تنگ و تاریک است، منحیث یک سفر خرج خود از این افشاءگری استفاده کند.

شما همه بال برای پرواز دارید، پرواز کنید، شاید دنیایی، بیرون از قفسچه هم وجود داشته باشد که آسمانش رنگ

دیگری دارد!